برگردان: پروفیسور دکتور لعل زاد

لندن، سپتمبر ۲۰۲۵

روایت‌های اولیه از اسلام و دولت‌های عربی در منابع چینی[1]

(فصل ۸)

فهرست

۱. مشکلات در تاریخ نگاری اسلام اولیه

پژوهشگران همچنان با کمبود منابع داخلی و خارجی مرتبط با تاریخ آغازین اسلام دست‌وپنجه نرم می‌کنند. این مسئله در چند دهۀ اخیر به بحث‌های گسترده و پرتنش منجر شده است، زیرا پژوهشگران مختلف روش‌های گوناگونی را برای پرداختن به این دورۀ حساس تاریخی – از سده هفتم تا اوایل سده هشتم – پیشنهاد کرده‌اند. منابعی خارج از متون عربی و اسلامی برای این بحث ضروری اند، اما این منابع به‌تنهایی بنیاد کافی برای نگارش تاریخی قانع‌کننده فراهم نمی‌کنند. رابینسون با اشاره به این مشکل می‌نویسد: «منابع بیرون از روایات اسلامی در بسیاری موارد بسیار سابقه‌ترند، اما آنها اطلاعات بسیار کمی از آنچه در عربستان و عراق رخ می‌داد، داشتند که برای بازسازی دقیق ناکافی هستند».

در این زمینه، منابع چینی دورترین صداهای آن‌زمان‌اند – هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر زبانی – که چیزی در بارۀ اسلام آغازین می‌گویند، اما به‌نظر می‌رسد که در

پژوهش‌های مدرن کمتر از منابع یونانی، عبری، سریانی و لاتین مورد توجه قرار گرفته‌اند. این فصل به بررسی همین منابع چینی علاقه‌مند است، زیرا در مقایسه با دیگر منابع هم‌زمان، منحصربه‌فردند. این منابع برای درک چگونگی پایان ساسانیان و سرنوشت ایران از منظر چینی‌ها نیز ضروری‌اند.

هویلند یادآور می‌شود که «نوشته‌ها در بارهٔ فاتحان عرب، چه با رویکرد مثبت یا منفی، باید با احتیاط بررسی شوند». برخلاف روایت‌های مغلوبان، منابع چینی از کشوری اند که نه توسط عرب‌ها فتح شده و نه درگیر جنگ‌های منظم با خلافت‌ها بودند. نبرد مشهور تالاس در سال ۷۵۱ به جنگی دایمی منجر نشد و مانع ادامهٔ ارتباطات میان چین و عباسیان نشد. عرب‌ها هرگز تهدیدی جدی برای چین نبودند، هرچند همچنان به‌عنوان ملت قدرتمند شناخته می‌شدند، اما دور بودند و در آن‌سوی مرزهای غربی تبت قرار داشتند. تهدید فوری‌تر برای چین، تبتی‌ها بودند.

در بررسی منابع چینی باید با احتیاط و دلایلی ویژه عمل کرد: عمدتا شکاف‌های جغرافیایی، زبانی و فرهنگی میان آسیای غربی و شرقی. مفاهیم دینی و واژگان ادیان ابراهیمی و حتی جغرافیای دقیق خاورمیانه و شام، برای بیشتر نویسندگان چینی آن دوره ناآشنا یا مبهم بودند. اصطلاحات علمی مدرن مرتبط با مطالعهٔ جهان عربی سده‌های هفتم و هشتم – که خود نیز محل مناقشه‌اند – با واژگان مورد استفاده در چینِ دورهٔ تانگ همخوانی ندارند. همان‌گونه که پیش‌تر بررسی شد، فهم متون مسیحی در زبان چینی دشوار است.

نویسندگان چینی، جز معدود کسانی که با مسیحیان تماس داشتند یا خود مسیحی بودند، نه از کتاب مقدس آگاهی داشتند و نه از یکتاپرستی. واژگان منابع غربی اوراسیا نیز با منابع چینی تفاوت دارد: برای نمونه، منابع چینی در این دوره هیچ واژهٔ معادلی برای «عرب» ندارند، بلکه از نام قومی «تازیک» (واژه‌ای قرضی از زبان‌های ایرانی) استفاده می‌کنند. عبور از این تفاوت‌های زبانی و حفظ یک تحلیل منسجم برای عرب‌پژوهان یا چین‌پژوهان مدرن دشوار است؛ با این‌حال، واقعیت آن است که چینی‌ها چیزهایی در بارهٔ عرب‌ها و

اسلام آغازین می‌دانستند، حتی اگر این روایت‌ها – چنان‌که خواهیم دید – برای پژوهشگران عربی و حوزه‌های مرتبط غیرعادی جلوه کنند.

تماس‌های ثبت‌شدهٔ چین و عرب‌ها نسبتاً زود پس از ظهور اسلام، در منابع تاریخی ظاهر شده‌اند. چینی‌ها از سال ۶۵۱ فرستادگانی از «تازیک‌ها» دریافت کردند. آنان برای چندین سده از همین نام استفاده کردند (نه چیز دیگری معادل «عرب» یا «مسلمان»). در سراسر دورهٔ تانگ، چین میزبان زرتشتیان، مانویان و مسیحیان بود. چین همچنین شاهزادگان ساسانی برکنارشده را پناه داد. در این دوره، پیوندهای فرهنگی بسیاری میان چین و آسیای غربی وجود داشت. منابع اولیهٔ موجود ــ که عمدتاً گزیده‌هایی از سفرنامه‌ها یا گزارش‌های درباری بازتولیدی در مجموعه‌های متأخرند ــ نشان می‌دهند که چینی‌ها چیزهایی در بارهٔ کشور جدیدی که امپراتوری ساسانی را نابود کرد، می‌دانستند.

بارزترین ویژگی درک چینی‌ها از «تازیک‌ها» و دین‌شان آن است که به‌طرز چشمگیری با روایت سنتی اسلام تفاوت دارد، اما در عین حال، عناصر بسیاری را حفظ کرده که برای هر آشنا با اسلام قابل‌شناسایی‌اند. با این‌حال، برخی از این عناصر با روایت‌های هم‌زمان نویسندگان خارج از جوامع مسلمان، مشابهت یا هم‌پوشی دارند. این مسئله ما را به این پرسش می‌رساند که آیا منابع چینی دورهٔ تانگ می‌توانند بینش‌های تازه‌ای در بارهٔ تاریخ آغازین اسلام و عرب‌ها در چارچوب بحث‌های علمی امروز ارائه دهند؛ مهم‌تر اینکه باید بپذیریم که منابع چینی آن‌قدرها هم دور و جدا از رویدادهای غرب نبوده‌اند که در نگاه نخست ممکن است تصور شود. خطوط ارتباطی میان آسیای غربی و شرقی در سده‌های هفتم و هشتم به‌گونه پیوسته باز بوده‌اند.

در میان مورخان اسلام آغازین، بحث‌هایی در جریان است که از سنت‌گرایان تا تجدیدگرایان را در بر می‌گیرد. منابع چینی مورد بررسی می‌توانند در کل با فرضیهٔ اردوگاه تجدیگرایان همخوان باشند، زیرا تصویری که ارائه می‌دهند با روایت‌های سنتی هم‌راستا نیست؛ اما این مسئله خود به برخی چالش‌ها منجر می‌شود که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد.

روایت چینی ظهور «تازیک‌ها» را نه به‌عنوان یک جنبش دینی، بلکه به‌عنوان شورشی علیه پارس‌ها توصیف می‌کند که در آغاز توسط خدایی بی‌نام هدایت و حمایت می‌شد. این خدا شترداری بی‌نام را به انبار سلاح‌ها رهنمایی می‌کند. آن شتردار سپس نخستین فرمانروای تازیک‌ها می‌شود. یگانه اشاره به محمد در منابع چینی موجود، در سندی مربوط به سال ۸۰۱ دیده می‌شود که او را به‌عنوان جنگجویی درگیر در فتوحات حیره و شام (دمشق) توصیف می‌کند، اما نه به‌عنوان پیامبر. او همچنین به‌عنوان یک سلف عباسیان معرفی شده است.

ویژگی‌های غیرعادی زیادی در این منابع وجود دارند که نیازمند توضیح‌اند. این بررسی زمانی بیشتر موجه می‌شود که تعداد فرستادگان عرب (حدود ۳۷ مورد، طبق پژوهش‌های مدرن) را در نظر بگیریم که بین سال‌های ۶۵۱ تا حدود ۷۹۸ به چینِ تانگ آمدند. فرصت‌های فراوانی برای ارتباط میان دو فرهنگ در سطح دولتی، دست‌کم به‌مدت یک‌ونیم سده وجود داشت – و این جدا از فعالیت بازرگانان است. خلافت‌های غربی، در واقع، آن‌قدرها هم دور از دسترس نبودند. چینی‌ها به‌گونه منظم با آن‌ها در دورهٔ تانگ تعامل داشتند.

بنابراین، درک چینی‌ها از عرب‌ها و اسلام، صرفاً بر پایهٔ شنیده‌ها و حدس‌ها نبود. در واقع، همین تماس‌های دیپلوماتیک سطح بالا اهمیت صدا و بیان چینی در تحلیل منابع مرتبط با اسلام آغازین و خلافت‌ها را برجسته‌تر می‌سازد.

هدف اصلی این فصل بررسی جانب چینی این تعامل است. اینکه چینی‌ها اسلام آغازین و خلافت‌ها در سده‌های هفتم تا نهم را چگونه درک می‌کردند؟ در عین حال، نگارنده بر این باور است که باید میان این منابع و مجموعهٔ موجود از روایت‌های تاریخی مرتبط با اسلام نخستین، مقایسه‌هایی صورت گیرد تا نشان داده شود که منابع چینی به‌گونه عینی – هرچند نسبتاً دور - با رویدادهایی که در آسیای غربی رخ می‌دادند، مرتبط بوده‌اند. این منابع، به‌زعم نگارنده، باید در بررسی کمبود منابع هم‌زمان از سده هفتم مورد توجه قرار گیرند.

هویلند اشاره می‌کند، یکی از راه‌حل‌های پیشنهادی برای کمبود منابع معتبر در بارهٔ تاریخ آغازین اسلام، بررسی منابع غیرمسلمان بود «تا شباهت‌ها و هم‌پوشی‌ها میان گزارش‌های شاهدان مسلمان و غیرمسلمان آشکار شود»، اما او بعدها این رویکرد را بازنگری کرد، «زیرا این دو دستهٔ منابع بسیار بیشتر از آن‌چه پیش‌تر تصور می‌شد، درهم‌تنیده‌اند». منابع چینی نیز باید هم‌زمان با منابع مسلمان و غیرمسلمان مورد بررسی قرار گیرند. باید بپذیریم که اگرچه روایت‌های چینی بیرون از جهان اسلام و عرب‌زبان قرار دارند، اما همچنان روشن می‌سازند که دیگران اسلام را چگونه درک و توصیف کرده‌اند. مورخان ممکن است از طریق مطالعهٔ این دیدگاه‌های دیگران، حتی زمانی که غیرعادی به‌نظر می‌رسند، به واقعیت‌های تازه‌ای دست یابند.

روایت‌های آغازین اسلام در زبان چینی بی‌تردید برای پژوهش‌های مدرن ناشناخته نیستند، به‌ویژه از آن‌رو که پایه‌ای برای بحث در بارهٔ جوامع اسلامی در چین در سده‌های بعدی تا امروز فراهم کرده‌اند. پارکر در سال ۱۸۹۹، ترجمه‌هایی از برخی گزیده‌های چینی منتشر کرد. عنوان اثر کوتاه او، «سهم چینی‌ها در مسئلهٔ کعبه»، آموزنده است، زیرا آشکارا بر این باور بود که متون چینی ممکن است راه‌حل‌هایی ارائه دهند. درِیک در سال ۱۹۴۳، مقاله‌ای با عنوان «اسلام در دودمان تانگ» منتشر کرد که در آن برخی روایت‌های چینی در بارهٔ اسلام آغازین را بررسی کرد، اما این مقاله جامع نبود. لیزلی در سال ۱۹۸۶، مجموعه‌ای از ترجمه‌های ارزشمند را در کتابی با عنوان *اسلام در چین سنتی: تاریخ کوتاه تا سال ۱۸۰۰* ارائه داد. هویلند در سال ۱۹۹۷، کتاب پیشگامی با عنوان *دیدن اسلام از نگاه دیگران* منتشر کرد که مجموعه‌ای از ترجمه‌های منابع اولیهٔ چینی را گردآوری کرده بود.

پارک (هیون‌هی) بعدها (در ۲۰۱۲)، ترجمه‌ها و توضیحاتی در بارهٔ برخی از این روایت‌ها ارائه داد. پارک (هیوندو) نیز در ۲۰۱۹ برخی از همین روایت‌ها را در بحثی در بارهٔ درک چینی‌ها از محمد نقل کرده، اما متأسفانه ترجمه‌های ارائه‌شده در آن اثر دارای اشکالات اند. پژوهش‌های ژاپنی نیز به این روایت‌ها پرداخته است. تازاکا در ۱۹۶۴، در

دو جلد به زبان ژاپنی حجم قابل‌توجهی از منابع چینی مرتبط با اسلام را بررسی کرد، هرچند او اعتبار روایت‌های چینی را عمدتاً بر اساس میزان تطابق با تاریخ اسلام ارتدوکس ارزیابی کرد. به‌گونه مشابه، در چین نیز کارهایی انجام شده است. آثار مرتبط ژانگ (۲۰۱۸) گردآوری و به‌گونه انتقادی ویرایش شده‌اند؛ این آثار شامل متون و اسناد چینی مرتبط با روابط چین و کشورهای خارجی‌اند که بخشی از آن‌ها به پیوندهای چین و عرب‌ها اختصاص دارد.

با تکیه بر این آثار پیشین، نگارنده قصد دارد ترجمه‌های انتقادی و تفسیرهای تازه‌ای ارائه دهد. این فصل همچنین به‌عنوان نتیجه‌گیری ضروری برای تاریخ روابط چین و ایران بر اساس منابع چینی عمل می‌کند. هدف نهایی این فصل آن است که سودمندی و اهمیت تاریخ‌نگاری‌های چینی را در بازسازی تاریخ آسیای غربی در دوران باستان متأخر نشان دهد. چینی‌ها – دوباره، از فاصله‌ای دورتر – شاهد رویدادهای بزرگ آن دوره بودند و باید در نظر گرفت که آنها چه چیزی برای گفتن داشته‌اند.

۲. تماس‌های چین و عرب

ما هیچ سند اصلی در ارتباط با تماس‌های چین و عرب‌ها در سده هفتم در اختیار نداریم. بنابراین، ناگزیر باید برای بازسازی تعاملات میان چین و خلافت‌ها به منابع متأخرتر تکیه کنیم. مورخان اسلام نیز با مشکلی مشابه مواجه‌اند، زیرا با کمبود منابع – به‌ویژه منابع عربی – از سده هفتم روبه‌رو هستند. یکی از مزایای اصلی منابع چینی آن است که آنها تا حد زیادی از متون (اغلب کلمه به کلمه) عمدتاً منابع پیشین، مانند گزارش‌های درباری یا سایر اسناد، استفاده مجدد می‌کنند.

کهن‌ترین منبع دولتی موجود در زبان چینی که به عرب‌ها می‌پردازد، *تونگ دیان* (تاریخ جامع) است. این اثر توسط *دو یو* (۷۳۵–۸۱۲) در سال ۸۰۱ تدوین شده و گسترشی از اثر پیشین *ژینگ دیان* (تاریخ دولتی) در ۳۵ دفتر، نوشتهٔ *لیو ژی* (تاریخ وفات نامشخص) در میانهٔ سده هشتم است. *تونگ دیان* شامل ۲۰۰ دفتر حجیم است که تاریخ دولت و نهادها

را از دوران باستان تا ۷۵۶ بررسی می‌کند. اگرچه این اثر تاریخ دودمانی نیست، اما مجموعه‌ای غنی از اطلاعات در بارهٔ جغرافیا، اقوام و آداب‌ورسوم فرهنگ‌های بیگانه را در ۱۵ دفتر (شماره‌های ۱۸۵ تا ۲۰۰) ارائه می‌دهد. دو یو بی‌تردید به اسناد رسمی دربار دسترسی داشته و بسیاری از منابع او احتمالاً به زمان وقوع رویدادها بازمی‌گردند.

منبع مهم دیگر در زبان چینی که می‌توان از آن بهره گرفت، *سیفو یوانگوی* (لاک‌پشت بزرگ در گنجینهٔ سلطنتی کتاب‌ها) است. این اثر دایرةالمعارفی بزرگ‌تر در بارهٔ سیاست و تاریخ است که در مجموع شامل ۱۰۰۰ دفتر می‌شود و در ۱۰۱۳ زیر نظارت *وانگ قینرو* (۹۶۲–۱۰۲۵) و *یانگ یی* (۹۷۴–۱۰۲۰) به پایان رسیده است. ارزش این متن برای بازسازی تاریخ دودمان تانگ مدت‌هاست که توسط پژوهشگران مدرن شناخته شده است.

دو منبع کلیدی دیگر در زبان چینی برای بازسازی روابط چین و عرب‌ها، تاریخ‌های دودمانی مربوط به سلسلهٔ تانگ هستند. این دو پروژه آشکارا از *تونگ دیان* و سایر منابع بهره گرفته‌اند.

نویسندگان درباری در سراسر دودمان‌های تانگ (۶۱۸–۹۰۷) و سونگ (۹۶۰–۱۲۷۹) برای اشاره به عرب‌ها از واژهٔ قرضی «تازیک» استفاده کرده‌اند. این عنوانی است که در *تونگ دیان* برای توضیح در بارهٔ این قوم به‌کار رفته است. بخش مربوطه (با ترجمهٔ نزدیک به متن) چنین می‌گوید:

> تازیک‌ها: آنها در دورهٔ یونگ‌هویی [۶۵۰–۶۵۵] از دودمان بزرگ تانگ، فرستاده‌ای برای تقدیم خراج به دربار ما اعزام کردند. آنها گفتند که کشورشان در غرب پارس قرار دارد. همچنین گفته شد که در آغاز، مردی از قوم هو در پارس بود. او با کمک الهی شمشیرهایی به‌دست آورد و مردمانی را کشت و بدین ترتیب همراهی بسیاری از هوها را به‌دست آورد. ۱۱ مرد از قوم هو آمدند. *مو شو* [احتمالاً *امیرالمؤمنین*] به‌صورت متوالی به‌عنوان پادشاه منصوب شدند. پس از

آن، این گروه به‌تدریج اقوامی را زیر سلطه درآوردند. آنها پارس را با موفقیت شکست دادند و همچنین شهرهای رومیان و برهمنان را نابود کردند. هر جا که روی آوردند، دشمنی نداشتند. ارتش‌شان ۴۲۰،۰۰۰ سرباز دارد. کشورشان تا آن زمان ۳۴ سال قدمت داشت. نخستین پادشاه‌شان پیش از رسیدن نخستین فرستاده به چین درگذشته بود. نخستین مو شو پس از آن منصوب شد. پادشاه کنونی سومین نفر است. نام خانوادگی پادشاه «تازیک» است».

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، واژهٔ چینی «هو» در دورهٔ تانگ در کل به مردمان غرب چین، از جمله سغدی‌ها، پارس‌ها، گاهی هندی‌ها و آشکارا عرب‌ها اطلاق می‌شد. کاربرد مکرر این واژه در این زمینه به‌نظر می‌رسد معنایی خاص‌تری داشته باشد، زیرا پارس‌ها معمولاً با عنوان «*Bosi ren*» («مرد/مردان پارس») شناخته می‌شدند. برداشت کنونی نگارنده آن است که *Hu ren* («مرد/مردان هو») احتمالاً به شترداران اشاره دارد، زیرا در چین، بسیاری از مردمان غربی معمولاً با شترسواری مرتبط بودند.

در سده هشتم، راهب هیچو – چنان‌که پیش‌تر یاد شد – نوشت: «تازیک‌ها گروهی از شترداران پادشاه پارس بودند. آنان بعدها شورش کردند، پادشاه را کشتند و خود را به‌عنوان فرمانروا معرفی کردند».

روایت بالا دارای عناصر قابل‌شناسایی برای هر آشنا با تاریخ اسلام آغازین است، اما تفاوت‌هایی چشمگیر نیز دارد. برای نمونه، ممکن است انتظار ۱۲ پیرو به عوض ۱۱ پیرو داشته باشیم. کانراد به اهمیت عدد ۱۲ در تاریخ‌های مسیحی و اسلامی اشاره می‌کند. برای نمونه: «در بیعت اول عقبه، ۱۲ نفر اسلام را پذیرفتند و در بیعت دوم، محمد خواستار تعیین ۱۲ نماینده (نُقبا) شد».

موقعیت جغرافیایی عرب‌ها نسبت به پارس نیز عجیب است، زیرا انتظار می‌رود در جنوب پارس باشند، نه در غرب آن یا تیسفون به گونه خاص؛ اما جهت غربی احتمالاً به منطقهٔ عمومی شام اشاره دارد.

تاریخ دقیق‌تری جز دورهٔ سلطنت یونگهویی (۶۵۰–۶۵۵)، که در زمان امپراتور گائوزونگ (سلطنت: ۶۴۹–۶۸۳) بود، ارائه نشده است؛ اما *سیفو یوانگوی* در فهرست بلند فرستادگان دیپلوماتیک چنین ثبت کرده است:

> در ماه هشتم سال دوم [دورهٔ یونگهویی]، کشور تازیک‌ها نخستین بار فرستاده‌ای برای تقدیم خراج به دربار ما اعزام کرد.

تاریخ دودمان تانگ روز دقیق را ثبت کرده است که به تاریخ میلادی، ۲۵ اگست ۶۵۱ می‌شود. مردمان دیگر نیز در همین زمان گزارش‌هایی در بارهٔ برخورد با تازیک‌ها در چین ارائه کرده‌اند. *تانگ هوی‌یائو* ارتباطاتی از سمرقند (Kangguo) ثبت کرده است: «در دورهٔ یونگ‌هویی، آن کشور بارها فرستاده‌ای اعزام کرد و گزارش داد که مورد حملهٔ تازیک‌ها قرار گرفته‌اند و ناگزیر به جمع‌آوری نیرو و پرداخت مالیات شده‌اند».

این رویداد در زمان خلیفه سوم، عثمان بن عفان، رخ داده است که در تاریخ‌های مدرن گفته می‌شود از ۶۴۴ تا ۶۵۶ خلافت داشته، هرچند منبع چینی نام او را ذکر نمی‌کند.

بر اساس روایت چینی، پیدایش دولت «تازیک» (عرب) تقریباً به سال ۶۱۷ بازمی‌گردد (۶۵۱ تفریق ۳۴ سال). با محاسبه از سال تولد محمد در ۵۷۰، پیامبر در سال ۶۱۷ حدود ۴۷ ساله بوده است – زمانی که پیش از هجرت به مدینه در سال ۶۲۲ و پیش از پیمان حدیبیه در سال ۶۲۸ قرار دارد، زمانی که مدینه به‌عنوان واحد سیاسی مستقل شناخته شد.

متن چینی صراحتاً نمی‌گوید که ۳۴ سال اشاره به آغاز یک دوره دارد، بلکه فقط بیان می‌کند که آن کشور تا آن زمان ۳۴ سال قدمت داشته است. ممکن است تقویم اسلامی مبتنی بر هجرت تا سال ۶۵۱ هنوز به‌گونه رسمی پذیرفته نشده یا شاید برای چینی‌ها توضیح داده نشده بود. اختلاف ۵ سال میان ۶۱۷ و ۶۲۲ را نمی‌توان به‌راحتی با تفاوت در تعریف سال در زبان‌های مورد استفاده میان دو طرف در سال ۶۵۱ توضیح داد.

محتمل‌ترین توضیح برای اهمیت سال ۶۱۷ آن است که این سال زمان شورش عرب‌ها بوده و نسل‌های بعدی آغاز دولت جدید خود را از آن سال محاسبه کرده‌اند.

می‌توان میان منابع چینی و *تاریخ‌نامهٔ بیزانسی-عربی* سال ۷۴۱ شباهت‌های قایل شد که در آن آمده است که ساراسین‌ها علیه رومی‌ها (نه پارسیان) شورش کردند:

> ساراسین‌ها در سال هفتم فرمانروایی مذکور (هیراکلیوس/هرقل)، در شورش و دشمنی با [ساکنان] استان‌های رومی‌ها، نه از طریق حملات آشکار بلکه با پنهان‌کاری، [قبایل همسایه] را تحریک کردند. تئودور، برادر امپراتور هیراکلیوس، نبردهای بسیاری با آنان انجام داد.

هیراکلیو از ۶۱۰ تا ۶۴۱ سلطنت کرد، بنابراین سال هفتم سلطنت او با سال‌های ۶۱۷/۶۱۶ مطابقت دارد. هم در این زمینه و هم در روایت چینی، عرب‌ها به‌عنوان شورشیان درک شده‌اند، هرچند طرفی که علیه آن شورش کرده‌اند، متفاوت است. این تفاوت احتمالاً با این واقعیت توضیح داده می‌شود که بیزانسی‌ها و پارس‌ها مرزهای مشترک داشتند و اغلب مدعی قلمروهای یکسان بودند. این‌که می‌توان تاریخ‌ها را در دو منبع بسیار دور از هم این‌گونه تطبیق داد، نشان‌دهندهٔ تاریخی بودن «شورش» توصیف‌شده است.

در اینجا باید به یاد آوریم که تاریخ دودمان تانگ، که پیش‌تر بررسی شد، چنین می‌گوید: «در سال‌های پایانی دورهٔ دایه [۶۰۵–۶۱۸] از دودمان سوی، یابغو قاغان از ترکان غربی بارها به کشور حمله کرد. پادشاه پارس، خسرو، توسط ترک‌های غربی کشته شد».

بر اساس ترتیب زمانی (کرونولوژي) چینی، پارس به‌گونه موقت مورد حمله قرار گرفت و تا حدی زیر سلطهٔ ترک‌ها درآمد و عرب‌ها نیز در همین زمان علیه پارس شورش کردند.

تاریخ‌نامه‌های چینی نیز به‌گونه کوتاه به وضعیت بیزانس در دوره مورد بحث اشاره می‌کنند. *تانگ هوی‌یائو* در بارهٔ رومیان چنین گزارش می‌دهد:

در سال هفدهم دورهٔ سلطنت ژنگگوان [۶۴۳]، پادشاه (*βασιλεύς*) آنها فرستاده‌ای اعزام کرد تا اقلامی مانند ظروف شیشه‌ای قرمز، زنگار/مس و عصارهٔ طلا را تقدیم کند. تایزونگ مهر سلطنتی و درود خود را اعطا کرد. چون تازیک‌ها در قدرت شکوفا شده بودند، به‌تدریج بر کشورها دست‌اندازی کردند و فرماندهانی برای حمله به شهرهای [بیزانسی] فرستادند و بدین ترتیب، [بیزانسی‌ها] سالانه طلا و ابریشم می‌فرستند و تابع تازیک‌ها هستند.

به‌نظر می‌رسد فرستادهٔ بیزانسی به فتح اورشلیم و دیگر شکست‌ها و به‌دنبال آن، الزام به پرداخت خراج اشاره داشته است. احتمالاً این فرستاده برای جلب حمایت یا حتی حملهٔ متقابل علیه عرب‌ها اعزام شده بود، هرچند پاسخی از سوی چین دریافت نکرد – همان‌گونه که در مورد گزارش شکست‌های ساسانیان به دربار چین نیز چنین بود.

۳. نام قومی «تازیک» در منابع چینی

نام «تازیک» واژه‌ای قرضی از زبان‌های ایرانی است که از سده هفتم میلادی وارد کاربرد معیاری در زبان چینی شد. این اصطلاح حتی در یک سفرنامهٔ بودایی چینی نیز ثبت شده که ارتباطی با اسناد دیپلوماتیک دربار چین نداشت. در مجموعهٔ زندگی‌نامه‌های راهبان سفرکننده به هند، که توسط راهب ییجینگ در سال ۶۹۱ گردآوری شده، زندگی‌نامه‌ای از راهب چینی شوانژائو (حدود ۶۲۷–۶۸۵) آمده که نام سانسکریت پراکاشامَتی را برگزیده بود. ییجینگ توضیح می‌دهد که او شوانژائو را در صومعهٔ بزرگ نالندا (در بیهار امروزی) ملاقات کرده و شوانژائو قصد بازگشت به چین را داشته، «اما مسیر نیپال به تبت مسدود شده، راه کاپیشا توسط تازیک‌ها تسخیر شده و عبور از آن دشوار بود».

شوانژائو در نهایت در هند درگذشت، در حالی‌که بیش از شصت سال داشت. این واقعه بین سال‌های ۶۷۵ تا ۶۸۵ رخ داده، زمانی که ییجینگ در نالندا بود. یادداشتی در پایان متن ییجینگ روشن می‌سازد که واژهٔ دوشی (آوانگاری قدیم چینی تا ژی/زی) به کشور

داشی (آوانگاری قدیم دا/داژ زیک) اشاره دارد. این دو نام قومی که معمولاً به‌سادگی «عرب» ترجمه شده‌اند، آشکارا با واژهٔ پارسی «تازیک/تازیگ» یا زبان‌ها و گویش‌های نزدیک مرتبط‌اند.

اشاره به «تازیک‌ها» در این روایت، به اشغال مناطق غربی هند میانه در آن زمان مربوط می‌شود. به‌نظر می‌رسد شوانژائو و ییجینگ واژهٔ «تازیک» را در هند نیز شنیده‌اند [با واژهٔ سانسکریت تاجیکه (Tajika) مقایسه شود]. این نکته مهمی است، زیرا احتمالاً نشان می‌دهد که هندی‌ها نیز در سده هفتم از واژه‌ای مانند «تازیک» استفاده می‌کرده‌اند، نه «عرب». در این زمینه، ترجمهٔ «تازیک» به «عرب» از نظر فنی نادرست و نابهنگام خواهد بود، زیرا واژهٔ «عرب» (یا معادل آن) در منابع چینی آنزمان ثبت نشده است.

استفاده از آوانگاری یک نام قومی از زبان پارسی (یا زبان ایرانی دیگر) نیازمند توضیح است، زیرا به وجود یک واسطهٔ ایرانی در فرایند ترجمه به چینی اشاره دارد. حتی با وجود تماس‌های منظم با دیپلومات‌های عرب‌زبان، واژهٔ «تازیک» در سراسر دورهٔ تانگ و حتی پس از آن، در زبان چینی معیار باقی ماند. چرا در این دوره هیچ اشاره‌ای به «عرب‌ها» در زبان چینی نیست؟ دانر یادآور می‌شود که «هیچ کتیبه، سند پاپیروس یا سکه‌ای از فاتحان سده هفتم وجود ندارد که در آن خود را ‘عرب’ نامیده باشند». این واژه تنها در منابع تاریخی متأخر ظاهر می‌شود. این ممکن است ما را به این پرسش برساند که آیا «تازیک» در زمینهٔ چینی یک نام خودی/درونی (autonym) یا بیگانه/بیرونی (exonym) بوده است.

احتمال دارد که نمایندگان خلفا که به چین سفر می‌کردند، در ترجمه خود را «تازیک‌ها» معرفی کرده باشند. زبان پارسی یا احتمالاً سغدی محتمل‌ترین زبان میانجی برای ارتباط با چینی‌ها در آن زمان بوده است. این پرسش مهمی است، زیرا شیوهٔ ارتباط باید روشن شود تا از سوءتفاهم‌ها و ترجمه‌های نادرست جلوگیری شود. بعید است که در دربار چین کارمندانی وجود داشتند که بتوانند عربی بخوانند یا صحبت کنند. لونگ اشاره می‌کند که «ویژگی رایج مترجمان دولت تانگ این بود که اغلب از قوم‌های غیرچینی بودند، اما تسلط

خوبی بر زبان گفتاری چینی داشتند». می‌دانیم که برخی مقامات می‌توانستند با زبان پارسی کار کنند یا دست‌کم ترجمهٔ آن را ترتیب دهند. در پی‌نوشت یک سرود مسیحی که پیش‌تر بررسی شد، آمده که آلوبن یک مسیحی پارسی، در سال ۶۳۵ به زبان خود سخن می‌گفت و این سخنان ترجمه می‌شد.

در گزارش چینی مورد اشاره آمده است: «نام خانوادگی پادشاه تازیک است». این جمله غیرعادی است، اما لزوماً غیرقابل‌توضیح نیست. می‌توان تصور کرد که طرف چینی پرسیده باشد: «نام پادشاه شما چیست»؟ و در فرایند ترجمه، واژهٔ پارسی *شاه* (پادشاه) با *شهر* (کشور) اشتباه گرفته شده باشد. مترجم ایرانی ممکن است در پاسخ، «تازیک» را گفته یا نوشته باشد. در این صورت، روشن است که «تازیک» از نظر فنی یک نام بیگانه بوده، اما در ارتباط با چینی‌ها از طریق زبان دوم، به‌عنوان نام خودی به‌کار رفته است.

یکی از مشکلات این فرضیه (و باید اذعان کرد که این یک فرضیه است) که عرب‌ها در چین خود را «تازیک» معرفی کرده‌اند، این است تا آن‌جا که نگارنده اطلاع دارد، چنین پدیده‌ای در جای دیگری ثبت نشده است. پاپیروس‌های اداری مصر از سال ۶۴۲ فاتحان را در یونانی ماگاریتای/مواگاریتای می‌نامند. معادل سریانی آن مهاگری/مهاگرای است. این واژه‌ها بازتاب‌دهندهٔ واژهٔ عربی *مهاجر* (مهاجرون) هستند، به‌معنای کسانی که هجرت می‌کنند. تازیک/تازیگ به‌نظر می‌رسد با واژهٔ سریانی *تایایی* مرتبط باشد که از قبیلهٔ *تایی* گرفته شده – قبیله‌ای کوچ‌نشین که از جنوب شبه‌جزیرهٔ عربستان مهاجرت کرده بود. نویسندگان سریانی این واژه را برای اشاره به کوچ‌نشینان شترچران جنوب و شرق بین‌النهرین و سوریه به‌کار می‌بردند. اگرچه کلیسای سریانی از سال ۶۳۸ به‌گونه رسمی در چین وجود داشت، به‌نظر نگارنده بعید است که آنان برای ترجمه در دربار فراخوانده شده باشند، هرچند این امر غیرممکن نیست. در زمینهٔ چینی، منطقی‌تر است که وجود یک واسطهٔ پارسی یا از زبان‌های ایرانی را فرض کنیم، دست‌کم در سده هفتم و اوایل سده هشتم.

نکتهٔ دیگری که باید در نظر گرفت این است که تعامل میان فرستادگان عرب و چینی‌ها احتمالاً عمدتاً به‌صورت نوشتاری بوده است، نه گفتاری. در چین، سنتی به نام «سخن‌گفتن با قلم (*bi tan*)» وجود داشت، که در آن دو طرف وقتی زبان مشترک یا گویش قابل‌فهم نداشتند، با نوشتن با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردند. این روش، برای نمونه، توسط برخی راهبان ژاپنی که در چین سفر می‌کردند، به‌کار می‌رفت؛ زیرا آنان می‌توانستند چینی بخوانند و بنویسند، اما اغلب زبان رسمی یا گویش‌های منطقه‌ای را صحبت نمی‌کردند. بازدیدکنندگانی از سرزمین‌های دور مانند عربستان، سوریه یا عراق ناگزیر بودند عمدتاً از نوشتار – احتمالاً حتی به چند زبان و خط مختلف – برای ارتباط با دربار چین استفاده کنند، حتی زمانی که حضوری معرفی می‌شدند.

می‌توان تصور کرد که برخی عرب‌زبانان بعدها نوشتن چینی را آموخته باشند، اما این امر احتمالاً در دورهٔ عباسی رخ داده است. ابن ندیم (متولد حدود ۹۳۵) در *کتاب الفهرست* شرحی از خط چینی ارائه می‌دهد و نمونه‌ای از آن را ذکر می‌کند (هرچند نمادهای ارائه‌شده هیچ شباهتی به حروف چینی ندارند) و گزارش می‌دهد که بادبزن‌هایی دیده که کتاب‌های دینی و علمی بر آن‌ها نوشته شده بود. او همچنین از محمد بن زکریا رازی (۸۶۵–۹۲۵) نقل می‌کند که مردی از چین نزد او آمد و حدود یک سال با وی زندگی کرد تا زبان عربی را – نوشتاری و گفتاری – بیاموزد و توانست در مدت پنج ماه آن را به‌خوبی فرا گیرد.

اگرچه نمی‌توان با قطعیت گفت که این گزارش کاملاً تاریخی است، اما می‌توان به‌گونه معقول فرض کرد که برخی دانشمندان در جهان عرب‌زبان تا حدی نوشتن چینی را آموخته بودند. با این حال، نگارنده نسبت به وقوع چنین پدیده‌ای در سده هفتم تردید دارد، زیرا هیچ سندی در دست نیست که وقوع آن را تأیید کند.

۴. روایت پیامبر و فرهنگ اسلامی در منابع چینی

در گزارش *تونگ دیان* هیچ اشاره‌ای به نام محمد نشده است. بلکه این شخصیت به‌عنوان هو (Hu) از سرزمین پارس معرفی شده است. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، واژهٔ هو اصطلاحی

عمومی در زبان چینی برای اشاره به برخی اقوام بیگانه بود، اما ارجاع آن در طول سده‌ها تغییر کرد. نخست، در دورهٔ دودمان هان (۲۰۶ پ م تا ۲۲۰ م)، این واژه به اقوام کوچ‌نشین اطلاق می‌شد، اما بعدها به بیشتر اقوام غرب چین، از جمله مردم آسیای مرکزی، پارس و فراتر از آن تعمیم یافت. پولیبلانک مشاهده می‌کند که این واژه از سده ششم میلادی «به‌گونه خاص برای اشاره به اقوام ایرانی آسیای مرکزی، یا حتی به‌گونه مشخص به سغدی‌ها، در برابر اقوام ترک‌زبان یا مغول‌زبان» به‌کار رفته است.

در مورد عرب‌ها، نگارنده بر این باور است که واژهٔ هو به‌دلیل ارتباط با شتر و پیوند جغرافیایی با پارس به‌کار رفته است.

گزارش چینی در بارهٔ پیامبر ادامه می‌دهد که آن مرد سلاح‌هایی به‌دست آورد و با کمک الهی به کشتار پرداخت. این روایت به‌نظر می‌رسد نسخهٔ خلاصه‌شده از روایتی طولانی‌تر باشد، مشابه آن‌چه در *سیفو یوانگوی* آمده است. گزارش مربوط به تازیک‌ها در *سیفو یوانگوی* که ترجمه‌اش در ادامه آمده، جزئیات بیشتری دارد و به‌نظر نگارنده احتمالاً بخش بیشتری از متن اصلی یک سند درباری را حفظ کرده، هرچند همچنان خلاصه‌شده است. در آن آمده است:

> کشور تازیک‌ها: آنان نژادی جداگانه از پارس بزرگ‌اند. در دورهٔ دایه [۶۰۵–۶۱۸] از دودمان سوی، مردی از قوم هو فارس بود. او در کوه‌های *قباء مدینه* مشغول شترداری بود که ناگهان شیری از زمین جهید. کسی به آن مرد هو گفت: "در غرب این کوه سه غار وجود دارد. در آن‌ها سلاح‌های فراوانی هست. می‌توانی آن‌ها را برداری". او به غارها رسید و در درون آن‌ها شمشیرها و نیزه‌های فراوانی یافت. بر سنگی نوشته‌هایی بود که او را به شورش فرا می‌خواند. در نتیجه، او گروهی را گرد آورد و به تبعید رفت. آنان از آب‌های *دجله* عبور کردند و کاروان‌های بازرگانان را غارت نمودند. گروهشان به‌تدریج بزرگ‌تر شد. آنان موفق شدند مرز غربی پارس را قطع و اشغال کنند. [رهبرشان] خود را به‌عنوان پادشاه معرفی کرد. پارس و روم هر دو نیروهایی برای حمله فرستادند، اما شکست

خوردند. نام خانوادگی‌اش پادشاه آنها تازیک است. او *امیرالمؤمنین* نام دارد. آنها در زمان تانگ گائوزونگ [امپراتور: ۶۴۹–۶۸۳] در مأموریتی خراج‌گزار به دربار ما آمدند. خودشان گفتند که کشورشان ۳۴ سال قدمت دارد و تاکنون سه پادشاه داشته‌اند.

منبع دقیق اطلاعات مربوط به نخستین فرمانروا (که به‌نوعی به‌عنوان پیامبر یا دست‌کم دریافت‌کنندهٔ یاری الهی معرفی شده) در منابع چینی ذکر نشده، اما *تونگ دیان* به‌نظر می‌رسد تلویحاً اشاره دارد که این اطلاعات توسط نخستین فرستادهٔ عرب در سال ۶۵۱ منتقل شده است. مشکل در تعبیر واژهٔ *huo yun* است، که می‌تواند به‌معنای «کسی گفت» (یعنی گردآورنده از منبعی دیگر نقل می‌کند) یا «همچنین گفته شد» باشد (که در این صورت، گردآورنده از فرستادهٔ سال ۶۵۱ نقل می‌کند). معنای دوم در اینجا محتمل‌تر به‌نظر می‌رسد. تازاکا پیشنهاد می‌کند که این گفته‌ها ممکن است از سوی فرستاده آمده باشد، یا در همان زمان انتقال یافته باشند. اگر چنین باشد، این روایت تنها حدود دو دهه پس از تاریخ سنتی وفات محمد در سال ۶۳۲ به چینی‌ها منتقل شده است. بی‌نیاز از گفتن است که این داستان با هیچ روایت شناخته‌شدهٔ دیگر همخوانی ندارد و تازاکا اشاره می‌کند که انتقال چنین روایتی از سوی یک مسلمان، دست‌کم در شکل حفظ‌شدهٔ آن، غیرقابل‌تصور بوده است.

این داستان منحصربه‌فرد، شخصیت مورد نظر را – که همچنان بی‌نام باقی می‌ماند – در مدینه قرار می‌دهد. سه نویسهٔ پایانی (آوانگاری چینی قدیم kuə phun ma dih nah) احتمالاً آوانگاری واژهٔ مدینه هستند. ترجمهٔ هویلند چنین است: «یک مرد پارس در تپه‌های مدینه شترداری می‌کرد». این ترجمه به فعل *mu* («چرانیدن») اشاره نمی‌کند که در این مورد به معنای شترداری است.

مهم‌تر آن‌که، پرسشی در بارهٔ معنای *kuə phun* مطرح است. برخی مترجمان آن را نادیده گرفته‌اند، اما تازاکا و ژانگ پیشنهاد می‌کنند که این آوانگاری واژهٔ قباء است که در حومهٔ مدینه واقع است. باز هم این روایت غیرعادی است، زیرا انتظار می‌رود پیامبر ابتدا

در مکه اقامت داشته باشد، اما مکه در منابع چینی ذکر نشده است. اگر این واقعاً آوانگاری قباء مدینه باشد، نشان می‌دهد که نویسنده از موقعیتی خاص در مدینه آگاه بوده است. انتظار می‌رود تنها کسی که با عربستان آشنایی نسبی دارد، چنین مکانی را بشناسد. دست‌کم، گزارش چینی پیامبر را در منطقهٔ حجاز قرار می‌دهد.

عناصر دیگری که انتظار می‌رود در روایت چینی دیده شوند، وجود ندارند. برای نمونه، تیسِی می‌گوید: «می‌دانیم که دست‌کم برخی اعضای جامعهٔ اولیه، موعظه‌های محمد را به‌عنوان اشاره‌ای به آخرالزمان درک می‌کردند». اما در منابع چینی هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که باور به آخرالزمان همراه این دین بوده باشد (همین مشاهده در بارهٔ مسیحیت و زرتشتی در چین نیز صدق می‌کند). تازاکا و ژانگ هر دو پیشنهاد می‌کنند که این روایت در بارهٔ پیامبر، در کل، از سوی پارسیان ارائه شده که ظاهراً توضیحی در بارهٔ ظهور دین جدید داده‌اند. با این حال، هیچ مدرک قوی برای حمایت از این ادعا ارائه نشده، جز آن‌که این روایت از منظر اسلام ارتدوکس بعدی، غیرعادی است.

گزارش چینی در مقایسه با دیگر منابع غیرعربی سده هفتم نیز غیرعادی است، اما واقعیت این است که چینی‌ها این روایت را از کسی دریافت کرده‌اند که اطلاعاتی در بارهٔ عربستان داشته است.

برای نمونه، واژهٔ *امیرالمؤمنین* در یک آوانگاری تحریف‌شده (آوانگاری چینی قدیم dam’ mit mak mujh nrih) از سال ۶۵۱ ثبت شده است. دست‌کم می‌توان تأیید کرد که عرب‌ها در آن زمان، رهبر خود را به چینی‌ها به‌عنوان «رهبر مؤمنان» معرفی کردند، و بنابراین نقش او ماهیت دینی داشت؛ با این حال، به‌نظر می‌رسد طرف چینی معنای *امیرالمؤمنین* را درک نکرده باشد، زیرا آن را به‌عنوان نام «پادشاه» فهمیده‌اند که نام خانوادگی‌اش «تازیک» بوده است («امیرالمؤمنین تازیک»). با این‌حال، می‌توان مشاهده کرد که رهبران عرب در این روایت به‌عنوان پادشاهان معرفی شده‌اند، از جمله پادشاه بنیان‌گذارشان.

نویسندگان سریانی سده هفتم نیز رهبران عرب را پادشاهان می‌دانستند. براک توضیح می‌دهد که محمد «به‌عنوان نخستین پادشاه عرب توصیف شده و در کل می‌توان گفت که منابع سریانی این دوره، فتوحات را عمدتاً عربی می‌دانند، نه اسلامی». همین مشاهده در مورد روایت چینی نیز صدق می‌کند. نخستین پادشاه «تازیک‌ها» در آغاز از یاری الهی برخوردار بود، اما فتوحات بعدی به‌صورت کشوری توصیف شده است که امپراتوری‌های بیزانس و پارس را شکست می‌دهد، نه به‌عنوان پیروزی یک دین جدید. مضمون نجات و رستگاری که در تاریخ‌نگاری‌های اسلامی متأخر با فتوح (فتوحات) همراه است، در توصیف‌های چینی از عرب‌ها دیده نمی‌شود. این نکته، مواد بیشتری برای بررسی در ارتباط با دیدگاه‌های آلبریشت نات فراهم می‌آورد، کسی که «دستور کار نجات‌محور نهفته در روایت‌های اسلامی متأخر در بارهٔ فتوحات را آشکار ساخت».

یاری الهی در روایت چینی هیچ‌گونه نشانه‌ای از توحید یا ارتباط با نجات ندارد. هیچ اشاره‌ای به قرآن نشده است. آن مرد صرفاً پس از ظاهرشدن شیری، به غارهایی هدایت می‌شود که پر از سلاح‌اند و فردی (بی‌نام) او را بدان‌جا راهنمایی می‌کند. جبرئیل ظاهر نمی‌شود و هیچ موجود فرشته‌گون دیگری نیز حضور ندارد – مگر اینکه بخواهیم شیر را نماد چنین موجودی بدانیم، اما متن چینی از چنین تفسیری پشتیبانی نمی‌کند. شیر در فرهنگ سلطنتی پارسیان نماد مهمی بود، طوری‌که تخت سلطنتی‌شان با شیر تزئین می‌شد و برخی منابع چینی این نکته را ثبت کرده‌اند.

غار در این داستان ممکن است به‌گونه مبهم با غار حرا، جایی که محمد وحی دریافت کرد، مقایسه شود. همچنین روایت غار ثور وجود دارد، جایی که محمد و ابوبکر پس از خروج از مکه پناه گرفتند. بعدها، محمد در قباء (Quba) مسجدی ساخت. با این‌حال، این داستان‌ها کاملاً متفاوت‌اند. همچنین می‌توان به «غار گنجینه‌ها» در سنت سریانی اشاره کرد، اثری جعلی از دوران باستان متأخر، از غاری سخن می‌گوید که محل سکونت آدم و حوا پس از اخراج از بهشت بود. ممکن است یک شباهت نمونه‌شناختی مبهم میان این روایت چینی و آن داستان سریانی یافت شود. برای نمونه، غارها در هر دو روایت، نقطهٔ

آغاز پیدایش قومی جدید را فراهم می‌کنند: در روایت چینی، تازیک‌ها ابتدا به‌عنوان پارسیان معرفی می‌شوند، اما سپس ملت جدید را بنیان می‌گذارند. در هر دو داستان، غاری مقدس (یا غارهایی) نقطهٔ آغاز یک قوم تازه است. روایت چینی، در هر حال، آشکارا ترجمه‌ای از یک منبع خارجی است، اما منشای آن کاملاً نامشخص است و تلاش برای یافتن شباهت با داستان‌های دیگر تاکنون بی‌نتیجه بوده است.

در منابع چینی، در غارهای قباء مدینه، کتیبه‌ای وجود دارد. *جیو تانگ شو* عبارتی اندکی متفاوت از *سیفو یوانگوی* ارائه می‌دهد:

> کشور تازیک‌ها در اصل در غرب پارس قرار داشت. در دورهٔ دایه [۶۰۵–۶۱۸]، مردی از قوم هو پارس بود. او در کوه‌های قباء مدینه مشغول شترداری بود که ناگهان شیری ظاهر شد. کسی به او گفت: "در غرب این کوه سه غار وجود دارد. در آن‌ها سلاح‌های فراوانی هست. می‌توانی آن‌ها را برداری. در همهٔ غارها سنگ‌های سیاه با نوشته‌های سفید وجود دارد. آن‌ها را بخوان و پادشاه خواهی شد". مرد هو آن‌چه را گفته شده بود انجام داد و واقعاً در درون غارها سنگ‌ها و نیزه‌ها و شمشیرهای فراوانی دید. در بالا [سقف] کتیبه‌هایی بود که او را به شورش فرا می‌خواند».

این روایت نشان می‌دهد که هر سه غار دارای سنگ‌های سیاه با نوشته‌های سفید بودند (عبارت چینی bing you، به‌معنای «همه دارند» است). تازاکا پیشنهاد می‌کند که نوشته‌های سفید باید با وحی که محمد دریافت کرد، مطابقت داشته باشند. با این‌حال، مرد در این داستان باسواد است که با درک اسلامی از بی‌سوادی محمد تفاوت دارد.

این روایت چینی ممکن است به‌طور مبهم با داستان سنتی اسلامی در بارهٔ نخستین وحی محمد از سوی خدا در سال ۶۱۰ مرتبط باشد. محمد در غاری صدایی شنید که سه بار به او فرمان داد بخواند. محمد پاسخ داد که نمی‌تواند بخواند. بار سوم، آن صدا متنی را ارائه کرد که در قرآن (سورهٔ ۹۶: آیات ۱–۵) حفظ شده است.

اگرچه جالب است که تاریخ‌ها تقریباً هم‌زمان‌اند، اما روایت چینی می‌گوید که این داستان در مدینه رخ داده، نه در مکه. این غارها همچنین از این جهت مهم‌اند که منشأ سنگ سیاه بودند (یا در روایت چینی، ظاهراً سنگ‌های سیاه). در *سیفو یوانگوی* آمده است:

> کوه قباء مدینه در غرب کشور واقع شده است. جنوب کشور به بحر بزرگی می‌رسد. پادشاهشان سنگ‌های سیاه را از درون غارها برداشت و آن‌ها را در پایتخت کشور قرار داد.

اما تاریخ تانگ (*جیو تانگ شو*) عبارتی اندکی متفاوت ارائه می‌دهد. در آن آمده است: «کوه قباء مدینه در جنوب‌غرب کشور واقع شده و به بحر بزرگی می‌رسد».

در اینجا می‌توان مشاهده کرد که گردآورندگان مختلف از منابع مشابه یا یکسان بهره گرفته‌اند، اما آن‌ها را ویرایش کرده‌اند. در هر صورت، اشاره به «بحر بزرگ» نشان می‌دهد که این منطقه واقعاً ناحیهٔ حجاز است، هرچند متن چینی جز نام قباء مدینه هیچ نام جغرافیایی دیگری ارائه نمی‌دهد. منابع چینی توضیح می‌دهند که غارهای کوه قباء مدینه در بیرون از کشور یا پایتخت (تازیک‌ها) قرار داشته‌اند. در اینجا، مکان مورد اشاره ظاهراً به‌گونه خاص به مدینه اشاره دارد، نه به کل قلمرو عرب‌ها.

طبق منابع چینی، سنگ‌های سیاه از غارهایی در بیرون مدینه منشأ گرفته‌اند و سپس در زمانی نامشخص توسط پادشاه منتقل شده‌اند. ممکن است واژهٔ «کشور» (guo) در این عبارت به‌معنای «شهر پایتخت» باشد، که در این صورت، سنگ‌ها به داخل شهر منتقل شده‌اند. این روایت تفاوتی چشمگیری با روایت سنتی سنگ سیاه مکه دارد که همواره گفته شده، بخشی از کعبه بوده است.

چینی‌ها همچنین سنگ‌ها را به‌صورت «سیاه با نوشته‌های سفید» درک کرده‌اند. این یادآور افسانه‌ای اسلامی است که می‌گوید سنگ سیاه در اصل به آدم به‌صورت سنگی سفید داده شد، اما در اثر جذب گناهان زائران، سیاه شد. تصویر پایین‌آوردن سنگ‌هایی با نوشته از کوه نیز یادآور نزول موسی از کوه سینا با دو لوح سنگی است (خروج ۳۴: ۲۹–۳۵).

پادشاه بنیان‌گذار تازیک‌ها در منابع چینی به‌عنوان شتردار توصیف شده است. جالب آن‌که راهب کوریایی، هیچو که بین سال‌های ۷۲۴ تا ۷۲۷ به غرب سفر کرد، همین نکته را بیان کرده است. گفته‌های هیچو به فتح پارس توسط عرب‌ها اشاره دارد، اما او این رویداد را به‌عنوان کودتا ثبت کرده است، نه تهاجم. تاریخ چینی می‌گوید که پادشاه پارس (یزدگرد) توسط نیروهای تازیک کشته شد، برخلاف روایت رایج امروز که طبق آن ماهوی سوری از مرو به او خیانت کرد. احتمالاً هیچو داستانی را که در سفر شنیده بود، ثبت کرده است. بعید است که او به‌عنوان یک راهب به منابع رسمی دولتی دسترسی داشته باشد. گفته‌های هیچو احتمالاً از روایتی مشابه آن‌چه در تاریخ‌های رسمی آمده، برگرفته شده‌اند. این‌که هم در سفرنامهٔ بودایی و هم در منابع دولتی به شترداری اشاره شده، نشان می‌دهد که این داستان در سده‌های هفتم و هشتم رایج بوده است. تازاکا پیشنهاد می‌کند که روایت هیچو بازتابی از دیدگاه پارسیان است و اشاره به شترداری به‌گونه غیرمستقیم به محمد اشاره دارد. با این‌حال، محمد در اینجا به‌گونه صریح نام برده نشده است.

متن چینی دقیقاً توضیح نمی‌دهد که چه کسی از دجله عبور کرد – آیا نخستین فرمانروا یا جامعهٔ بعدی. آوانگاری چینی با واژهٔ عربی رودخانه مطابقت ندارد. این رویداد، در هر حال، باید به تهاجم عرب‌ها به بین‌النهرین و فتح تیسفون در سال ۶۳۷ اشاره داشته باشد. در این زمینه، تبعید با هجرت قابل‌مقایسه است، اما در این روایت، داستان به‌عنوان شورشی علیه پارسیان از مدینه آغاز می‌شود (یادآور این‌که «پیامبر» در روایت چینی در اصل به‌عنوان یک پارسی معرفی شده است). هیچ اشاره‌ای به آزار دینی نشده است. متن چینی همچنین می‌گوید: «آنان موفق شدند مرز غربی پارس را قطع کرده و اشغال کنند». این احتمالاً به فتح شام بین سال‌های ۶۳۴ تا ۶۳۸ اشاره دارد.

در منابع چینی بررسی‌شده، هیچ اشارهٔ صریحی به اسلام یا قرآن، چه به‌صورت معنایی و چه آوانگاری، دیده نمی‌شود. تنها واژهٔ *امیرالمؤمنین* به‌صورت آوانگاری ثبت شده است. تنها یک اشاره به «قانون تازیک‌ها» (Dashi fa) در یک سفرنامهٔ سده هشتم وجود دارد که در ادامه بررسی خواهد شد. نبود واژهٔ «اسلام» و واژه‌های مرتبط در گزیده‌های چینی

فوق لزوماً غیرعادی نیست، زیرا همان‌گونه که دانر یادآور می‌شود: «نوشته‌های سده هفتم که توسط فاتحان عربی تولید شده‌اند، از واژه‌های اسلام و مسلمان استفاده می‌کنند، اما هیچ‌یک از این واژه‌ها تا پس از سده هفتم برجسته نمی‌شوند». هم‌عصران در جهان سریانی سده هفتم نیز به قرآن اشاره نکرده‌اند. سعدی گزارش و توضیح زیر را ارائه می‌دهد:

> نویسندگان سریانی نخستین کسانی بودند که در بارهٔ مهاجران (Mhaggrayê) گزارش دادند و در نهایت در مسائل دینی با آنان تعامل کردند. کهن‌ترین سند سریانی، مربوط به ۶۴۴، از گفتگوی دینی میان امیر مهاجران و پدرسالار سوری، یوحنا سدره، خبر می‌دهد. این سند مهاجران را به‌عنوان کسانی معرفی می‌کند که تورات را همانند یهودیان و سامریان پذیرفته‌اند. همچنین، سند به برخی یهودیان دانشمند اشاره دارد که همراه امیر مهاجران بودند و نقل‌قول‌های مسیحیان از کتاب مقدس را بررسی می‌کردند. اگرچه بخش قابل‌توجهی از گفتگو میان امیر مهاجران در بارهٔ کتاب‌های مقدس بود، اما هرگز به قرآن اشاره نشده است ــ که ممکن است نشان دهد قرآن هنوز در گردش نبوده است.

با توجه به این نکته، ممکن است قرآن هنوز در زمان ورود نخستین فرستادگان عرب به چین به‌طور گسترده منتشر نشده باشد که توضیح می‌دهد چرا چینی‌ها به قرآن یا هیچ‌گونه نوشتار مقدس اشاره نکرده‌اند. دانر خلاصه‌ای از مشکل اصلی ارائه می‌دهد و می‌گوید: «قرآن، دست‌کم از دیدگاه مورخان غربی، هنوز به‌طور قانع‌کننده در یک زمینهٔ تاریخی مشخص جای نگرفته است. هنوز اجماعی قطعی در بارهٔ این‌که متن در اصل چه بوده، زمینهٔ اجتماعی و نقش اولیهٔ آن چه بوده، چگونه، کی و در کجا گردآوری شده، یا حتی قرآنی که دست‌کم ۱۲ سده وجود داشته، در آغاز به‌عنوان یک سند واحد پدید آمده یا مجموعه‌ای از مواد جداگانه که شاید از جوامع مختلف آمده‌اند، وجود ندارد».

اگر قرآن و گسترش دین برای عرب‌ها هنگام ملاقات با چینی‌ها حیاتی بود، انتظار می‌رفت که چیزی از این دست توسط طرف چینی ثبت شده باشد. در مقابل، مأموریت مسیحیان در

سال ۶۳۵ ترجمه‌هایی از متون خود تولید کرد و آن‌ها را در سال ۶۳۸ به دربار ارائه داد. متون مقدس مسیحی در چین شناخته و تأیید شده‌اند. مسیحیت نیز اندکی پس از ورودش به چین به‌عنوان یک دین مستقل شناخته شد، همان‌گونه که در همان سال‌ها در بارهٔ زرتشتی نیز چنین بود. مانویان نیز به‌سرعت متونی در بارهٔ دین خود به زبان چینی تولید کردند و دین‌شان را به دربار چین معرفی کردند.

منابع چینی دودمان تانگ نشان نمی‌دهند که کسی تلاش کرده باشد دینی جدید از سوی تازیک‌ها را معرفی یا حتی توصیف کند. جالب آن‌که سعدی همچنین یادآور می‌شود که «هیچ نشانهٔ روشنی وجود ندارد که نویسندگان سریانی تولد دین جدید به نام اسلام را شناخته یا درک کرده باشند – واژه‌ای که هرگز از آن استفاده نکرده‌اند».

منابع چینی موجود نیز نه از «اسلام» نام می‌برند و نه از نام پیامبری بنام محمد. تنها به‌گونه گذرا در گزارشی کوتاه از سال ۸۰۱ توسط جیا دان (۷۳۰–۸۰۵)، جغرافی‌دان و وزیر اعظم (۷۹۳–۸۰۵) ذکر شده که در *تانگ هوی‌یائو* و *جیو تانگ شو* بازتولید شده است (روایت تقریبا مشابهی در سایر منابع چینی نیز بازتولید شده است). در این مورد، محمد با هیچ نوع جنبش مذهبی یا پیامبری مرتبط نیست.

> یک روایت حاکی از آن است که در دوره کایهوانگ [۵۸۱-۶۰۰] از سلسله سوی، در میان طوایف تازیک، قبیله kɔ liat (قریش؟] وجود داشت که از طریق جانشینی موروثی رئیس بودند. در میان قریش، دو نام خانوادگی نیز وجود داشت: یکی bən nɛj ɣɛj ɕim [بنی هاشم] نام داشت. یکی bən nɛj mat ɣwanh [بنی مروان] نام داشت. بنی مروان بعدها ma xa mat [محمد] را به رهبری برگزیدند که شجاع و بسیار خردمند بود. مردم او را به عنوان رهبر برگزیدند. او شرق و غرب را فتح کرد و سرزمینی به وسعت ۳۰۰۰ مایل گشود و هم ɣaɨ’ lap [حیره] را مطیع کرد. یکی از نام‌های آن شهر ʂaɨm [شام یعنی دمشق] است.

نسب محمد در اینجا توصیف شده، اما باز هم هیچ اشاره‌ای به مکه دیده نمی‌شود. گزارش جیا دان همچنین تنها موردی است که، تا آن‌جا که نگارنده می‌داند، نام محمد در چینِ دورهٔ تانگ ظاهر شده است. وفات محمد به‌گونه سنتی در سال ۶۳۲ دانسته می‌شود. حیره در سال ۶۳۳ تسلیم شد. دمشق حدود سال ۶۳۶ فتح شد. این‌که گزارش چینی تلویحاً نشان می‌دهد محمد در این لشکرکشی‌ها نقش داشته، احتمالاً به این معناست که چینی‌ها نسخه‌ای متفاوت از رویدادها دریافت کرده بودند. *تاریخ‌نامهٔ بیزانسی-عربی* مربوط به سال ۷۴۱ نیز وفات محمد را پس از فتح دمشق قرار می‌دهد، اما سال مشخصی ذکر نمی‌کند.

یکی از ویژگی‌های قابل‌توجه در پاراگراف بالا، عبارت *kai di* («گشودن سرزمین‌ها») است که در این زمینه آشکارا به‌معنای فتح است، اما کاربرد این فعل چینی در این معنا غیرمعمول است. با این‌حال، معنای «گشودن سرزمین‌ها» برای اشاره به فتح در زبان عربی منطقی است. دانر یادآور می‌شود که «لشکرکشی‌های توسعه‌طلبانهٔ جامعهٔ اولیه به‌عنوان *فتوح* (مفرد: فتح) شناخته می‌شوند که معمولاً به‌عنوان 'فتح/اشغال' ترجمه می‌شود». او همچنین اشاره می‌کند که *فتح* در عربی به‌معنای «گشودن» است، نه صرفاً «فتح/اشغال». این کاربرد غیرمعمول فعل چینی نشان می‌دهد که ترجمه‌ای مستقیم صورت گرفته و در این صورت، منبع اطلاعات فوق احتمالاً ترجمهٔ نوشتاری بوده است.

منبع دیگری در زبان چینی که مطالبی در بارهٔ فرهنگ دینی عرب‌ها در سده دهم ارائه می‌دهد، *تای‌پینگ یولان* اثر لی فانگ است. خطوط مربوطه چنین‌اند:

> در دوره لانگشو [۶۶۱-۶۶۳] [تازیک‌ها] پارس و روم را نابود کردند و این کشور برای نخستین بار به غلات و آرد دست یافت. آنها همچنین نیروهایی به جنوب فرستادند تا به برهمنان حمله کنند. آنان اقوام مختلف هو [بیگانگان] را در خود بلعیدند، با بیش از ۴۰۰،۰۰۰ سرباز برتر. در دورهٔ چانگآن [۷۰۱–۷۰۴]، [تازیک‌ها] فرستاده‌ای اعزام کردند و اسب‌های نفیس هدیه دادند. در سال دوم دورهٔ جینگیون [۷۱۱]، بار دیگر کالاهای محلی خود را عرضه کردند. در آغاز دورهٔ کاییوان [۷۱۳–۷۴۱]، فرستاده‌ای اعزام کردند که به دربار ما آمد و اسب‌ها و

کالاهای محلی خود را هدیه دادند، از جمله کمربندی با نگین‌ها و تزئینات طلا. آن فرستاده در برابر تخت سلطنتی حضور یافت. آنان فقط ایستاده بودند و سجده نکردند. کمیسر قضایی خواست آن‌ها را توبیخ کند. مدیر دبیرخانه، ژانگ یوئه، خطاب به تخت سلطنتی گفت: «تازیک‌ها آداب متفاوتی دارند. آنان از دور آمده‌اند تا عدالت اعلیحضرت را تحسین کنند که نمی‌توان آن را تخلف دانست. درخواست می‌کنم که از سوی تخت سلطنتی بخششی ویژه اعطا شود». بار دیگر، آنان فرستاده‌ای برای پرداخت خراج به دربار ما اعزام کردند. آنان گفتند: «ما در کشور خود فقط در برابر خدا سجده می‌کنیم. حتی هنگام دیدار با پادشاه، قانونی برای سجده وجود ندارد». وزیران دربار بارها او را سرزنش کردند. سپس فرستاده طبق رسم چینی، سجده کرد، چنان‌که خواسته شده بود.

این فرستادگان در دورهٔ اموی اعزام شده بودند. آنان ناگزیر بودند که دربار چین را از قانون اسلامی آگاه سازند که طبق آن، انسان باید فقط در برابر خدا سجده کند. هیچو نیز همین مشاهده را در سفرنامهٔ خود بیان می‌کند: «در قوانین کشورشان، قانونی برای سجده با زانو زدن [در برابر فردی با رتبهٔ بالاتر] وجود ندارد».

هیچو همچنین مشاهدات دیگری در بارهٔ آداب تازیک‌ها ارائه می‌دهد (همانند منابع دولتی، او نیز از واژهٔ «عرب» استفاده نمی‌کند)، از موضعی انتقادی که آشکارا بودایی است:

> هنگام غذا خوردن، آنان نمی‌پرسند که چه کسی شریف و چه کسی عامی است، بلکه همه از یک ظرف غذا می‌خورند. با دست غذا برمی‌دارند و ظروف هم دارند. شر بزرگ آن است که آنها می‌گویند با خوردن چیزی که با دست خود کشته‌اند، فضیلت بی‌پایانی حاصل می‌شود. مردم‌شان عاشق کشتن‌اند و برای پرستش خدا زندگی می‌کنند. آنان از بودادارما بی‌خبرند.

نویسندهٔ دیگری از دورهٔ تانگ که برای این بحث مهم است، *دو هوان* است که در میانهٔ سده هشتم به عراق سفر کرد. دو هوان مشاهدات خود را نه‌تنها در بارهٔ اسلام، بلکه در

بارهٔ مسیحیت و زرتشتی نیز ارائه می‌دهد. او از مسیحیت به‌عنوان «قانون رومیان» (Daqin fa) یاد می‌کند، در حالی‌که اسلام را «قانون تازیک‌ها» می‌نامد. دو هوان این دو دین را آشکارا با دو کشور متفاوت مرتبط می‌سازد که آموزنده است، زیرا به‌نظر نمی‌رسد که او هیچ‌یک از این ادیان را جهانی تصور کرده باشد؛ بلکه آن‌ها را دین‌هایی قومی یا ملی می‌دانست. این همچنین نخستین موردی است که در آن آگاهی از دین خاص عرب‌ها در منابع چینی مورد بررسی ابراز شده، اما آن دین «اسلام» نامیده نشده است. دو هوان مشاهدات زیر را ارائه می‌دهد:

> قضاوت در پرونده‌های جنایی [به‌گونه جمعی] حتی میان برادران کوچکتر و خویشاوندان تقسیم می‌شود، هرچند اگر تخلف جزئی باشد، بار سنگینی بر خانواده وارد نمی‌شود. آنان گوشت خوک، سگ، الاغ یا اسب را نمی‌خورند .در برابر پادشاه سجده نمی‌کنند و والدین خود را گرامی نمی‌دارند. به ارواح و خدایان باور ندارند، زیرا فقط خدا را می‌پرستند .رسم‌شان آن است که هر روز هفتم استراحت می‌کنند. به خرید نمی‌روند و بیرون نمی‌آیند، بلکه فقط در خانه می‌مانند و شراب می‌نوشند و تمام روز را به شوخی و گفتگو می‌گذرانند.

نبودِ رسم سجده در برابر افراد بلندمرتبه نیز برای دو هوان قابل‌توجه بود. او همچنین به تأکید بر پرستش خدای یکتا اشاره می‌کند که آن را با واژهٔ «آسمان» (*tian*) ترجمه کرده است. او همچنین آن‌چه را می‌توان «ردّ چندخدایی» نامید، مشاهده می‌کند. پرستش تصاویر و خدایان و الهه‌های گوناگون در چین امری رایج بود که کاملاً با جهان اسلام تفاوت داشت. اشاره به روز استراحت در هر روز هفتم (جمعه) احتمالاً به قاعده‌ای در قرآن (سورهٔ ۶۲: آیهٔ ۹) مربوط می‌شود. هفتهٔ هفت‌روزه در زمان دو هوان در چین هنوز تا حد زیادی ناشناخته بود، مگر در میان ساکنان خارجی و برخی گروه‌های خاص در جامعهٔ بودایی.

اشاره به مصرف الکل در اینجا جالب است، زیرا در نقل‌قول دیگری از دو هوان در *تونگ دیان*، او به ممنوعیت نوشیدن الکل اشاره می‌کند و مشاهدات دیگری نیز ارائه می‌دهد:

نامی هست به صورت ʔaɨh kuǎ la [اکولا]. پادشاه تازیک لقب *mɔh mən* [(امیرالمؤمنین)] دارد و پایتختش همین‌جاست. مردان و زنان خوش‌سیما و بلندقدند، با لباس‌های پاکیزه و ظاهری آراسته. وقتی زنی از خانه بیرون می‌رود، باید صورت خود را بپوشاند. ثروتمند و فقیر، همه روزانه پنج بار خدا را عبادت می‌کنند. گوشت می‌خورند و روزه می‌گیرند. کشتن را عملی پرفضیلت می‌دانند. کمربند نقره‌ای می‌پوشند و شمشیر نقره‌ای حمل می‌کنند. از نوشیدن الکل خودداری می‌کنند و موسیقی را ممنوع می‌دانند. وقتی مردم با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند، کار به زد و خورد نمی‌کشد. همچنین تالار عبادتی دارند که ده‌ها هزار نفر را در خود جای می‌دهد. هر روز هفتم، پادشاه بیرون می‌آید و عبادت می‌کند. او بر تخت بلند می‌نشیند و قانون را برای مردم بیان می‌کند: "زندگی انسان بسیار دشوار است. راه خدا آسان نیست. زنا، دزدی، نیرنگ، سخن فریبنده، حفظ خود به قیمت آسیب به دیگران، فریب فقرا، تحقیر فرودستان – هیچ گناهی از این‌ها بزرگتر نیست. هر کسی که در جنگ به‌دست دشمن کشته شود، بی‌تردید در آسمان زاده خواهد شد. با کشتن دشمن، فضیلت بی‌پایانی به‌دست می‌آید". قلمرو به دین جدید گرویده و مردم چون سیلاب از او پیروی می‌کنند. قانون با مدارا همراه است. دفن با ساده‌زیستی انجام می‌شود.

به‌نظر می‌رسد دو هوان خلاصه‌ای از خطبه‌ای را که توسط خلیفه ایراد شده، ارائه داده باشد، هرچند مشخص نیست که آیا او عربی یا پارسی می‌دانسته است. جملهٔ پایانی در بارهٔ «زاده‌شدن در آسمان» برای شهدا به آیات قرآن اشاره دارد (برای نمونه، سورهٔ ۳: آیات ۱۶۹–۱۷۲ و سورهٔ ۹: آیهٔ ۱۱۱). این آموزهٔ جنگی اسلامی برای بیزانسی‌ها نیز شناخته‌شده بود. برای نمونه، استورایتیس توضیح می‌دهد که *تئوفانِ معترف* (درگذشت حدود ۸۱۸) اسلام را بدعت می‌دانست و ادعا می‌کرد که محمد «به پیروانش آموخت که هر کس دشمنی را بکشد یا به‌دست دشمن کشته شود، به بهشت خواهد رفت». چینی‌ها نیز آشکارا تا حدی از این موضوع آگاه بودند.

در مقایسه با درک سنتی از اسلام، در خلاصهٔ دو هوان از خطبه، نکتهٔ غیرعادی خاصی دیده نمی‌شود. اگرچه گزارش دو هوان از حدود سال‌های ۷۵۱ تا ۷۶۲ آن‌چه را ما اسلام ارتدوکس می‌دانیم توصیف می‌کند، اما توصیف‌های مربوط به نخستین پادشاه تازیک‌ها در تاریخ‌های چینی پیش‌تر ذکرشده که به‌نظر می‌رسد به اواسط سده هفتم بازمی‌گردند – چیزی نیمه‌قابل‌شناسایی ارائه می‌دهند که با اسلام ارتدوکس تفاوت قابل‌توجهی دارد.

شگفت‌آور است که هیچ منبعی از دورهٔ تانگ باقی نمانده که به موضوعاتی مانند مکه، قرآن یا زندگی پیامبر به‌صورتی آشکار و قابل‌شناسایی اشاره کرده باشد. می‌توان فرض کرد که فرستادگان عرب ممکن است در مقطعی چنین اطلاعاتی را منتقل کرده باشند، اما این اطلاعات هرگز در منابع تاریخی چین ثبت نشده‌اند، تا آن‌جا که منابع موجود نشان می‌دهند.

تازاکا استدلال کرده که در چینِ دورهٔ تانگ، عملاً هیچ شناختی از اسلام وجود نداشته، اما به‌نظر می‌رسد، نتیجه‌گیری‌اش بر این پایه استوار است که توصیف دین «تازیک‌ها» آشکارا با اسلام ارتدوکس تفاوت دارد. تحلیل او این احتمال را در نظر نگرفته که دین مورد نظر در سده هفتم ممکن است با آن‌چه بعدها به‌عنوان اسلام شناخته شد، یکسان نبوده باشد. این امر چندان شگفت‌آور نیست، به‌ویژه وقتی منابع اولیهٔ سریانی، یونانی، عبری و لاتین را در نظر بگیریم که جنبشی متفاوت از آن‌چه بعدها اسلام ارتدوکس شد، توصیف می‌کنند.

۵. امویان و عباسیان در منابع چینی

نخستین فرستادهٔ عرب به دربار چین در سال ۶۵۱ بود که در زمان خلافت عثمان بن عفان صورت گرفت، هرچند نام او در هیچ‌یک از منابع چینی ذکر نشده است. تاریخ این فرستاده اهمیت دارد، زیرا احتمالاً در جریان فتوحات جاری در قلمرو ساسانیان انجام شده بود. این‌که او فرستاده‌ای به چین فرستاد، به احتمال زیاد با هدف دستیابی به نوعی تفاهم

متقابل میان قلمرو در حال گسترش او و قدرت بزرگ شرقی بود که پیش‌تر با ساسانیان روابط دیپلوماتیک داشت.

تماس‌های چین و عرب‌ها در دورهٔ تانگ، ظاهراً از سال ۶۵۱ تا حدود ۷۹۸ ادامه داشت. افزون بر این تماس‌های رسمی، مشاهدات ارزشمندی از هیچو، راهب کوریایی، در دست است که بین سال‌های ۷۲۴ تا ۷۲۷ سفر می‌کرد و این دوره با خلافت اموی هم‌زمان بود. هیچو در بارهٔ رویدادهای اخیر چنین مشاهده‌ای ارائه می‌دهد:

> از کشور پارس، با سفر ده‌روزه به سمت شمال، وارد کوهستان می‌شویم و به کشور تازیک‌ها می‌رسیم. پادشاهشان در کشور خود اقامت ندارد، بلکه اکنون در کشور روم کوچک [آسیای صغیر] سکونت دارد و در تلاش برای تسخیر آن کشور است. در آن سرزمین، او به جزیره‌ای کوهستانی بازگشته و در آن‌جا اقامت گزیده، مکانی بسیار گرفته و تاریک، و این کار را برای تسخیر آن کشور انجام می‌دهد.

این احتمالاً اشاره‌ای به لشکرکشی‌های عرب‌ها علیه بیزانسی‌هاست، به‌ویژه محاصرهٔ قسطنطنیه در سال‌های ۷۱۷ تا ۷۱۸. هیچو همچنین به مقاومت «روم بزرگ» (بیزانسی) در برابر مهاجمان اشاره می‌کند:

> کشور روم کوچک: در شمال‌غرب آن، در کنار بحر نیز کشور روم بزرگ قرار دارد. نیروها و اسب‌های پادشاه آن نیرومند و فراوان‌اند. آنها تابع هیچ کشور دیگری نیستند. تازیک‌ها بارها به آن حمله کرده‌اند، اما موفق نبوده‌اند. حملات ترک‌ها نیز ناکام مانده‌اند.

آشکار است که هیچو «روم کوچک» (که احتمالاً با «آسیای صغیر» مرتبط است) را بخشی از قلمرو بیزانسی ندانسته، که با توجه به اشغال آن مناطق توسط عرب‌ها در آن زمان منطقی است.

اگر راهبی از سیلا چنین اطلاعاتی را در سفر ثبت کرده باشد، احتمالاً گزارش‌های مشابهی از منابع دیگر نیز به چین رسیده‌اند، هرچند چنین گزارش‌هایی در بارهٔ بیزانس در تاریخ‌نامه‌ها و دایرةالمعارف‌های دولتی چین دیده نمی‌شوند، احتمالاً به این دلیل که چنین رویدادهایی در آن سوی جهان برای دولت چین اهمیت مستقیم نداشتند، حتی اگر از آن‌ها آگاهی داشتند.

چند دهه پس از سفر هیچو، دربار چین شاهد انتقال قدرت از امویان به عباسیان بود. این امر در تاریخ‌نامه‌ها و اسناد دیپلوماتیک موجود آشکار است. گزارش جیا دان در بارهٔ تازیک‌ها که بخشی از آن در *جیو تانگ شو* آمده، ظهور عباسیان را توضیح می‌دهد که در زبان چینی به‌عنوان «تازیک‌های جامه‌سیاه» در مقابل «تازیک‌های جامه‌سفید» (یعنی امویان) شناخته شده‌اند.

چهارده نسل پس از محمد، مردی به نام مروان ظهور کرد. مروان برادر بزرگتر خود ʔji dzit [یزید] را کشت و خود بر تخت نشست. او ظالم بود و زیردستانش از او بیزار بودند. مردی از məwk tshɔ [مرو؟] در xɔ la san [خراسان] به نام bɛjŋ’ pa ɣɛj lim [ابو مسلم؟] نیروهای وفادار را گرد آورد. به همهٔ پیروان دستور داده شد جامهٔ سیاه بپوشند. در مدت ده ماه، ده‌ها هزار نفر گرد آمدند و با ضرب طبل به سمت غرب حرکت کردند. آنان مروان را زنده گرفتند و کشتند. سپس به‌دنبال ʔa bɔ la bəit [ابو العباس] از قبیلهٔ هاشم رفتند و او را بر تخت نشاندند. پیش از مروان، [تازیک‌ها] بنام تازیک‌های جامه‌سفید خوانده می‌شدند. پس از ابو العباس، به تازیک‌های جامه‌سیاه تغییرنام یافتند. وقتی ابو العباس درگذشت، آنها برادر کوچک‌ترش ʔa bɔ kuawŋ phut [ابو جعفر؟] را بر تخت نشاندند. در آغاز دورهٔ ژیده [۷۵۶–۷۵۸]، آنان فرستاده‌ای برای پرداخت خراج به دربار ما اعزام کردند. دای‌زونگ زمانی به‌عنوان فرمانده عمل کرد و از نیروهای آن کشور برای بازپس‌گیری دو پایتخت [از شورشیان] بهره گرفت. در دوره‌های بائوئیینگ [۷۶۲–۷۶۳] و دالی [۷۶۶–۷۷۹]، آنان بارها فرستادگانی اعزام کردند. وقتی جعفر

درگذشت، پسرش mɛj dih [مهدی] بر تخت نشست. پس از درگذشت مهدی، پسرش muw sɛj [موسی] جانشین شد. پس از موسی، برادر کوچک‌ترش xa lwənh [هارون] به سلطنت رسید.

جالب آن‌که، انقلاب عباسی در اینجا نه به‌عنوان یک جنبش دینی، بلکه به‌صورت شورشی علیه حاکمی ظالم توصیف شده است. بنیان‌های دینی که در روایت‌های سنتی در بارهٔ عباسیان ذکر می‌شود، در این گزارش مورد اشاره قرار نگرفته‌اند. نویسندگان چینی همچنان خلافت‌ها را «کشور تازیک‌ها» می‌نامند و دودمان‌های آن‌ها را بر اساس رنگ جامه‌هایشان متمایز می‌سازند، حتی پس از تماس‌های مستقیم متعدد و با وجود اطلاعات دقیق در بارهٔ جانشینی خلفا. واژهٔ قومی «تازیک» آشکارا در واژگان چینی میانه تثبیت شده بود.

تاریخ‌نامه‌های چینی از ورود فرستادگان متعدد خبر می‌دهند، اما دربار چین نیز نمایندگانی به غرب اعزام کرده بود. برخی چینی‌ها نیز به عراق سفر کردند، اما همان‌گونه که جورج اشاره می‌کند، «ردپای حضور چینی‌ها در عراق، مستقیم یا غیرمستقیم، در نهایت کم‌رنگ است: بیشتر به حضور روایی و فردی اشاره دارد تا به استقرار اجتماعی ساخت‌یافته». یکی از گزارش‌های قطعی‌تر مربوط به *یانگ لیانگ‌یائو* (۷۳۶–۸۰۶) است که بین سال‌های ۷۸۵ تا ۸۰۸ به‌عنوان فرستاده به خلافت عباسی اعزام شد. *رونگ شین‌جیانگ* استدلال می‌کند که این فرستاده برای جلب همکاری در راهبرد مهار تبت اعزام شده بود. همان‌گونه که رونگ اشاره می‌کند، تاریخ چینی ثبت کرده که در سال ۷۸۶، تبتی‌ها با عرب‌ها درگیر شدند:

> در سال دوم دورهٔ ژِن‌یوان [۷۸۶]، [تازیک‌ها] دشمنان نیرومند تبتی‌ها بودند. بیش از نیمی از نیروهای تبتی در جناح غربی خود در برابر تازیک‌ها دفاع می‌کردند و بنابراین به‌ندرت مرزهای ما را آزار می‌دادند، زیرا توان‌شان کافی نبود.

این تبادلات دیپلوماتیک آشکارا در سطح ژئوپلیتیکی معنادار و مهم بودند. هم امویان و هم عباسیان هیأت‌هایی به چین فرستادند. فروپاشی ساسانیان در میانهٔ سده هفتم نظم ژئوپلیتیکی را برهم زد و در نهایت به گسترش سریع اسلام انجامید، اما منابع چینی دورهٔ تانگ خلافت‌ها را به‌عنوان ساختارهایی دینی درک نمی‌کردند. نه امویان و نه عباسیان به‌گونه خاص به‌عنوان مبلغ یا نمایندهٔ دین توصیف نشده‌اند، حتی اگر گفته شده باشد که «پادشاه» در برابر مردم خطابه می‌کرد.

همان‌گونه که در فصل پنجم دیدیم، مسیحیت در ابتدا با پارس مرتبط بود و بعدها کلیساها به‌عنوان «رومی» شناخته شدند، در حالی‌که مانوی با اویغورها پیوند یافت. اگرچه توصیف دو هوان از اسلام به‌عنوان «قانون تازیک‌ها» مهم است، اما تاریخ‌نامه‌های درباری چنین القا نمی‌کنند که طرف چینی عرب‌ها را به‌ویژه دینی تلقی کرده باشد. قوم‌زایی ثبت‌شدهٔ عرب‌ها – هرچند غیرعادی – ظاهراً به‌عنوان واقعیت قوم‌نگاری باقی مانده است، اما تاریخ‌نامه‌های چینی خلافت‌ها را به‌عنوان «اسلامی» چارچوب‌بندی نمی‌کنند.

در هیچ منبعی ثبت نشده که فرستادگان عرب درخواست ساخت مسجدی در چین کرده باشند. چین صرفاً خلافت‌ها را به‌عنوان دولت‌هایی نیرومند در غرب می‌دید و آشکارا گهگاهی می‌توانست با آن‌ها توافق‌هایی سودمند برقرار کند. تعداد فرستادگان عرب به دربار چین نیز نشان می‌دهد که آنان در پی حفظ خطوط ارتباطی باز بودند. تجربهٔ چینی‌ها آشکارا با تجربهٔ بیزانسی‌ها متفاوت بود که درگیری وجودی‌شان با عرب‌ها هم جنبهٔ الهیاتی و هم نظامی داشت.

۶. اهمیت منابع چینی

این فصل به ثبت و بررسی روایت‌های گوناگون چینی پرداخته که به شیوه‌های مختلف با اسلام اولیه و خلافت‌ها، از سده هفتم تا اوایل سده نهم میلادی مرتبط‌اند، از تاریخ‌نامه‌های دودمانی و دایرةالمعارف‌های دولتی تا سفرنامه‌ها و سایر متون. تصویری که از این بررسی پدیدار می‌شود، مجموعه‌ای از شگفتی‌های چشمگیر است، به‌ویژه زمانی که آن‌ها

را با درک سنتی از اسلام اولیه و دولت‌های عربی مقایسه کنیم. قوم‌زایی «تازیک‌ها» شاید شگفت‌انگیزترین بخش باشد (واژه‌هایی چون عرب، مسلمان و اسلام به‌صورت آوانگاری در هیچ‌یک از منابع اصلی مورد بررسی ظاهر نمی‌شوند)، زیرا برخی عناصر آشنا قابل شناسایی‌اند، اما هیچ روایت مشابهی در جای دیگری از جهان شناخته نشده است.

این داستان در بارهٔ شترداری پارس است که پس از یافتن سلاح‌هایی در غارها با یاری الهی، از مدینه علیه پارس‌ها شورش می‌کند و از سال ۶۱۷، دولت جدیدی را گسترش می‌دهد. اگرچه ممکن است این روایت را افسانه‌وار بدانیم، منابع چینی تلویحاً نشان می‌دهند که منبع این داستان نخستین فرستادهٔ «تازیک‌ها» در سال ۶۵۱ بوده است، اما متأسفانه، متن کامل گزارش درباری برای تأیید دقیق واژگان ارتباط اولیه در دست نیست.

برخی جزئیات دیگر در منابع چینی را می‌توان با دیگر روایت‌های غیرعربی هم‌زمان مقایسه کرد که خود ارزشمند است و می‌تواند به سنجش تاریخی بودن رویدادهای توصیف‌شده کمک کند.

وقتی به منابع چینی سده هشتم نگاه می‌کنیم، توصیفی از فرهنگ دینی مطابق با اسلام ارتدوکس دیده می‌شود. همچنین، گذار از امویان به عباسیان مشاهده می‌شود. تفاوت عمده‌ای میان منابع سده هفتم و هشتم وجود دارد: منابع نخست، در مقایسه با درک سنتی، غیرعادی‌اند؛ منابع دوم، کمتر چنین‌اند. این تفاوت ممکن است دو دلیل داشته باشد: نخست آن‌که روایت سده هفتم (که در منابع متأخر نیز بازتولید شده) شامل مطالب ترجمه‌شدهٔ نادرست یا افسانه‌وار از سوی راویانی خارج از جریان فتوحات اولیه بوده باشد؛ در حالی‌که اطلاعات سده هشتم بازتابی از داده‌های نسبتاً دقیق منتقل‌شده توسط فرستادگان عرب و نیز راویان شرق آسیایی و دیگرانی بوده که در غرب آسیا سفر کرده‌اند (مانند مسیحیان، مانویان و زرتشتیان)

احتمال دیگر آن است که فرستادهٔ سال ۶۵۱ واقعاً همین روایت «افسانه‌وار» را به دربار چین منتقل کرده، این روایت در اسناد رسمی ثبت شده و بعدها به‌صورت کامل یا

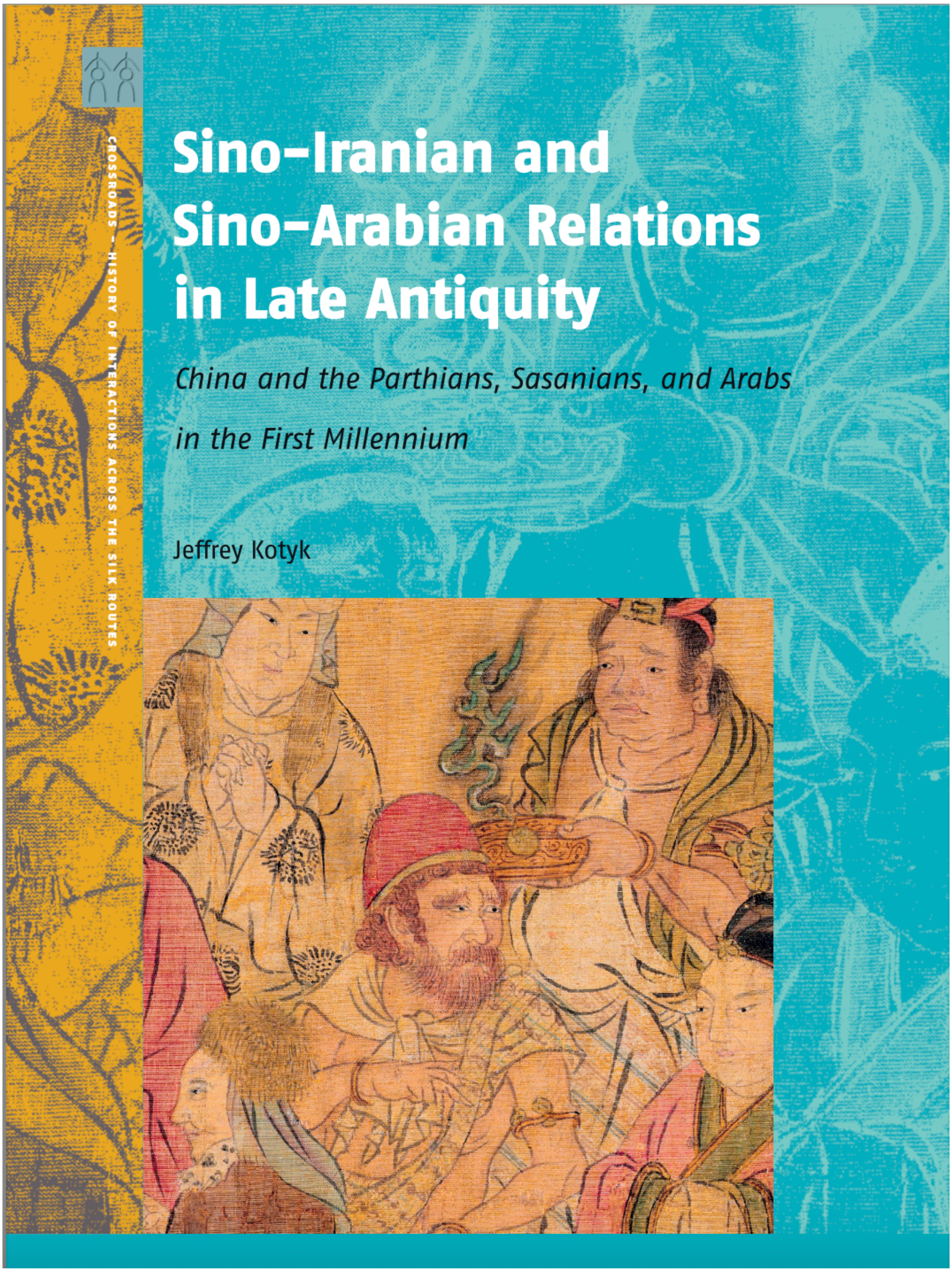
خلاصه‌شده توسط نویسندگان بعدی بازتولید شده باشد. این داستان ممکن است بازتاب مرحله‌ای متفاوت در شکل‌گیری آن‌چه بعدها اسلام نامیده شد باشد، اما نکتهٔ عجیب آن است که چنین روایتی در هیچ‌جای دیگری ثبت نشده است.

با این‌حال، این‌که منابع چینی جزئیاتی از فرهنگ‌هایی را حفظ کرده‌اند که در سایر منابع تاریخی جهانی ثبت نشده‌اند، خود پدیده‌ای غیرعادی نیست. در موارد متعدد، متون چینی سنت‌های فرهنگی‌ای را حفظ کرده‌اند که در تاریخ‌نگاری‌های دیگران از میان رفته‌اند، چنان‌که پیش‌تر در بررسی توصیف‌های ایران ساسانی در منابع چینی دیدیم.

فارغ از آن‌که تاریخی بودن منابع چینی را چگونه تفسیر کنیم – به‌ویژه در ارتباط با دورهٔ پایانی ساسانی و آغاز اسلام – دست‌کم باید بپذیریم که نویسندگان چینی، هرچند دور از مرکز وقایع، ناظران دقیق رویدادهایی بودند که در غرب دور رخ می‌دادند. آنان بی‌تردید از تحولات سده‌های هفتم و هشتم در غرب آسیا جدا نبودند.

در چینِ دورهٔ تانگ، مردمانی از شام و خاورمیانه سکونت داشتند، از جمله اعضای کلیسای سریانی و جامعهٔ مانوی که با نهادهای مذهبی در غرب آسیا پیوند کلیسایی داشتند. همچنین، فرستادگان متعدد عرب به دربار چین آمدند و مستقیماً با مقامات چینی ارتباط برقرار کردند.

اگرچه باید محدودیت‌های منابع چینی را بپذیریم، این منابع می‌توانند مکملی برای دیگر منابع غیرعربی باشند – منابعی که مورخان اغلب برای بازسازی تاریخ اسلام اولیه از آن‌ها بهره می‌گیرند، مانند منابع عبری، سریانی، یونانی و لاتین. در حالت ایده‌آل، کشفیات باستان‌شناسی یا متنی در آینده می‌توانند اطلاعات بیشتری در بارهٔ این منابع ارائه دهند و آن‌ها را روشن‌تر سازند



---

1. Kotyk, Jeffrey. Sino-Iranian and Sino-Arabian Relations in Late Antiquity. China and the Parthians, Sasanians, and Arabs in the First Millennuim. Leiden, The Netherlands. 2024.